

بسم الله الرحمن الرحيم

تربیت خانوادگی از نگاه قرآن رجحان «انتظام معارف توصیفی»

در دو جلسه سابق بحثی که جای آن از لحاظ منطقی در بحث تربیت خانوادگی مقداری جلوتر بود و مطرح کردیم و حاصل سخنان این شد که ما یک قاعده کلی را پایه‌ریزی کردیم و آن حسن و رجحان ایجاد باورهایی متناسب با آن منطقی که قرآن در مورد این جهان و هستی در خود و در انسان ارائه کرده است، در این جا یک حکم رجحانی وجود دارد که هم عقلاً رجحان دارد و هم شرعاً با آن بیاناتی که گفتیم حداقلش رجحان دارد، این امر مهمی بود که راجح است و حسن است و حداقلش استحباب و رجحان است که انسان نسبت به این منطق دینی که در قرآن است درباره انسان و جهان و هستی و وقایع این عالم شناخت و باور متناسب با آن‌ها پیدا کند که این یک اصل اساسی و کلی است، به عنوان یک کبری و قاعده کلی. این‌هایی که در قرآن آمده است و بر آن‌ها در مسئله انسان و جهان و هستی عالم و آخرت، دنیا و امثال این‌ها تأکید شده است برای این است که از نگاه فقهی ایجاد شناخت و باور نسبت به آن‌ها شود، این قاعده کلی است و گفتیم که حداقلش استحباب است، مستحب است معرفت به این حقایقی که در قرآن و دین آمده است و مستحب است اعتقاد و باور و نگرش متناسب نسبت به آن‌ها.

جایگاه فرزند در منطق اسلام و قرآن

بعد وارد بحث صغروی در اولاد و خانواده شدیم، در این جا هم همان طور که قبلاً عرض کردیم چهار گروه از روایات و آیات وجود دارد که یک دسته آیتی که به جایگاه منافع دنیوی و مادی این اولاد اشاره می‌کند. گروه دوم آن‌هایی که آن را مایه بلیه و فتنه و امتحان می‌دانند و گروه سوم هم آن‌هایی است که اولاد را عدو و ملحق می‌دانند و گروه چهارم هم آیتی که اولاد را لسان صدق و وارث صدق انسان و باقیات الصالحات می‌داند، البته بعضی از دوستان اشاره کردند که در آیات و روایات اولاد هم مثل بقیه پدیده‌های عالم به عنوان آیات الهی به حساب می‌آید که آن هم چیز درستی است منتها ما در این منطق چهارضلعی یا پنج‌ضلعی در حقیقت منطق عمومی است که نسبت به همه عالم وجود دارد و نسبت به فرزندان هم وجود دارد و با آن قاعده قبلی هم که گفتیم وقتی منطبق بر این صغری شود نتیجه می‌گیریم که استحباب دارد و مستحب مؤکد است و رجحان دارد که انسان‌ها و افراد نگاهشان را نسبت به خانواده و

نسبت به فرزندان همان نگاه و منطق دینی نسبت به پدیده‌های عالم و اولاد قرار دهند، این بحث نگرشی و نگاه به این است که این رجحان دارد و باید این‌طور عمل کند که این نوع منطق در ذهن افراد جا بیفتد، اگر ما این منطق را بپذیریم طبیعتاً نتیجه‌ای که می‌دهد این است که این نگاه و شناخت را به فرزندان و خانواده داشته باش و این نگرش و باور را به این شکل تنظیم کن.

چگونگی «رابطه فرد با فرزندان» در قرآن

بعد از این که کبری را گفتیم و صغری را هم تبیین کردیم و نتیجه را هم بیان کردیم، به چند آیه می‌رسیم که به طور خاص در خصوص نوع رابطه فرد با فرزندان یک بیاناتی دارد و تأکیدی دارد:

یک. مواظبت‌های تربیتی از فرزندان

ما در بحث‌های سابق آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا، يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ...» و آیاتی که داشتیم همه ترغیب‌ها و توصیه‌ها و وظایف الزامی یا رجحانی بود نسبت به این که این معارف را به فرزندان بیاموزیم، این مواظبت‌های اخلاقی یا اعتقادی و تربیتی را داشته باشیم که یک دامنه وسیعی داشت که در طول یک سال بحث کردیم. یکی از وظایفی که ما و مسلمان در برابر فرزندش دارد تا به حال بحث کردیم که این نگرش است و این نگرش را در خود ایجاد کند.

دو. عدم اشتغال به فرزندان

یکی از تکالیفی هم که در ادامه این بحث به طور خاص ما در قرآن با آن مواجه هستیم، تکلیف عدم الها است، عدم اشتغال به فرزندان به گونه‌ای که مانع از ذکر الله و عمل به وظایف شود که این خود یک تکلیفی است، همه تکالیف دیگر می‌گفت که مواظبت و مراقبت کن، از نفقه و مراقبت‌های جنسی و عبادات و... یعنی در این ده ساحتی که بحث کردیم، ولی این تکلیفی است که در نقطه مقابل آن‌ها است و می‌گوید طوری اشتغال به این‌ها پیدا نکن که مانع از انجام وظایف شود و حداقل در ظاهرش کمی آن تکالیف را تعدیل می‌کند، تکلیف به عدم اشتغال به اولاد به گونه‌ای که مانع از ذکر الله شود، سرگرم شدن به گونه‌ای که از آن وظایف و تکالیف خودش باز بماند، این یک تکلیف است و بحث جدیدی است که امروز می‌خواهیم شروع کنیم.

ایجاد تعدیل در تکالیف والدین نسبت به فرزندان

اگر ما دقیق شویم در ابتدا انسان فکر می‌کند که به نوعی آن‌ها را تعدیل می‌کند یعنی در آن جا ما در ده قلمرو و ساحت می‌گفتیم که اسلام می‌گوید این مواظبت و کمک و توجه و... را داشته باش، ولی این جا می‌گوید طوری مشغول نشو که خودت از وظایف باز بمانی، البته اگر مقداری عمیق شویم تکالیفی که برای پدر و مادر نسبت به خانواده گفته‌ایم آن‌ها هم نوعی ذکر الله است و لذا این نفی آن‌ها نمی‌کند و حتی تعدیل هم نمی‌کند، فقط می‌گوید در دام آن‌ها نیافت که تو را منحرف نکنند و الا نسبت به آن تکالیف چیزی را کم نمی‌کند و حتی تعدیل هم نمی‌کند بلکه می‌گوید خودت مواظب باش که آن محبت‌ها و علائق دنیایی تو را از تکالیف خودت باز ندارد.

الف. ایجاد تعدیل تکالیف مادی والدین

البته نسبت به امور مادی تعدیلی انجام می‌دهد، می‌گوید به گونه‌ای عمل نکنید که شما را از تکالیف و وظایف خودت باز دارد، چه چیز ما را باز می‌دارد؟ یکی همان علاقه‌ها است، علاقه‌ها مقابل تکالیف می‌ایستند مثلاً به خاطر علاقه به فرزندش نمی‌گذارد که او به جبهه برود یا خودش هجرت نمی‌کند یا در گناهی می‌افتد، که این تعدیلش می‌کند و می‌گوید این علاقه و ابراز محبت و علاقه را باید به این شکل تعدیل کنی و نسبت به رسیدگی‌های مادی مثل انفاق و گشایش در امور هم همین‌طور است.

عدم ایجاد تعدیل در تکالیف معنوی

در واقع این نسبت به تکالیف معنوی تعدیل ایجاد نمی‌کند اما نسبت به محبت قلبی که آن هم چیز خوبی بود و ابرازش هم که چیز خوبی بود و همین‌طور رسیدگی‌های مادی و توسعه بر اهل و عیال مرزی می‌گذارد و می‌گوید به گونه‌ای نباشد که شما را از وظایف دینی باز بدارد، انسان را در دنیا غرق کند و از وظایفی که خودش دارد مثل ذکر الله و معنویت و عبادت باز بماند. این حکم که ما در این جا گفتیم که یک حکم شرعی هم هست که اشتغال به اهل و عیال نباید به گونه‌ای باشد که مانع از ذکر الله شود و او را از عمل به وظایف و تکالیفش باز دارد.

اصل «عدم اشتغال به غیر»

این یک اصل است که خودش ناظر بر انواع روش‌ها و شیوه‌ها است، عدم اشتغال به ما فوق به حدی که موجب غفلت از ذکر الله شود این یک اصل است، این اصل میزان محبت و اعمال محبت و انفاق و توسعه را تنظیم می‌کند و

همه این‌ها در این چهارچوب قرار می‌گیرد و اصل هم واقعاً اصل مهمی است یعنی در منطق تربیت دینی ما این اصل خیلی مهم است، البته این اصل نسبت به همه عالم است منتها در خصوص اولاد هم دارد و در خصوص اولاد یک اصل می‌شود که بر این روش‌های تربیتی حاکم می‌شود.

آیات مربوط اصل «عدم اشتغال به غیر»

چند آیه در این جا وجود دارد که:

یک. آیه ۹ سوره منافقون

یکی آیه ۹ سوره منافقون است، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»، خطاب این آیه شریفه این است که «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» که با بحث ما مرتبط است، ما در این آیه چند بحث داریم:

یک. قاعده فقهی «اشتراک احکام»

یک محور و نکته در آیه محور «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است که راجع به آن قبلاً در جای دیگر بحث کردیم و حاصل آن بحث ما این بود که این «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»‌ها اگر به ظاهر اولیه‌اش می‌خواستیم اخذ کنیم خطاب را مقید می‌کرد یعنی هر تکلیفی که بعد از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است باید مقید شود و باید بگوییم تکلیف مال مؤمنین است و شامل کفار و امثال این‌ها نمی‌شود، اما یک دلیل عام خارجی داریم که احکام مشترک بین مسلمان و غیرمسلمان است و اشتراک احکام است و کفار هم مکلف به فروع هستند، این قاعده فقهی است. ابتدا از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ما می‌توانیم برداشت کنیم که این حکم و خطابی که در این جا آمده است فقط مال مؤمنین است و بقیه مخاطب این نیستند، وقتی که «يا أيها الناس» می‌گوید مال همه است ولی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مال همه نیست و مال عده‌ای است، اما یک قرینه خارجی‌ای داریم که «الْكَافِرُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ»، احکام همان طور که بین عالم و جاهل مشترک است بین مسلم و کافر هم مشترک است و لذا این طور نیست که کفار مکلف به این باشند که توحید را اعتقاد پیدا کنند و اصول دین را مکلف باشند، بلکه هم زمان هم مکلف به اصول‌اند و هم مکلف به فروع که این یک قاعده است که این قاعده می‌گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در این جا خطاب را مقید نمی‌کند و حکم را مقید نمی‌کند.

خطاب تربیتی در «آیه ۹ سوره منافقون»

نکته‌ای که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» دارد بیشتر نکته معانی بیانی و نکته تربیتی است و می‌خواهد بگوید آن‌هایی که مؤمن‌اند می‌توانند به این عمل کنند و خطاب فقهی نیست بلکه خطاب تربیتی است و نکته تربیتی دارد نه نکته فقهی. البته این مبنی بر این است که «الْكَفَّارُ مَكْلُفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا أَنَّهُمْ مَكْلُفُونَ بِالْأَصُولِ».

دو. مفهوم «الهاء»

مطلب بعدی الها است، الها اصل ماده لهو به معنای سرگرمی است همان‌طور که در لغت آمده است و مشغول شدن به چیزی است منتها چیزی که ارزشی ندارد، بنابراین در فارسی می‌گوییم سرگرمی و در عربی یعنی اشتغال به شیئی عن شیئی، پس در الها به شیئی عن شیئی است یعنی اشتغال به شیئی است که او را از چیز دیگری باز می‌دارد،

ارکان ماده «الهاء»

بنابراین مفهوم ذوجهین است یعنی مشغول به چیزی می‌شود و از چیزی بازمی‌ماند و ملهی می‌شود آن چیزی که ما را به خود سرگرم می‌کند و از چیز دیگر غافل می‌کند، پس در الها اشتغال به چیزی و غفلت از چیزی وجود دارد، پس در لهو و الها دو عنصر و رکن وجود دارد، یکی اشتغال و مشغولیت و سرگرمی به یک چیزی و رکن دوم هم غفلت از چیز دیگری. البته این در جایی است که عنصر اولی که ما را مشغول به خود می‌کند همان موجب شده است که ما از چیز دیگری غافل شویم و این چیزی که ما را به خود مشغول کرده است رتبه‌اش ادنی از دومی است، پس در لهو چند عنصر داریم، یکی ملهی داریم که عاملی است که غافل‌کننده است و یکی ما یلهی به و ما یُشْتَغَلُ به داریم یعنی چیزی که ما به آن مشغول می‌شویم، و یکی هم ما یُشْتَغَلُ عنه داریم یعنی چیزی که از آن غافلیم، پس ما یُشْتَغَلُ به و ما یُشْتَغَلُ عنه است، ما یُرْتَكَبُ است و ما یُغْفَلُ عنه است، یعنی چیزی را مرتکب می‌شود و با آن سرگرم می‌شود و از چیزی غافل می‌شود. پس در واقع سه رکن دارد، یکی شخص ملتهی داریم یعنی کسی که لهو می‌کند و یک چیزی داریم که به او سرگرم می‌شود و یک چیزی است که از آن غافل شده است و شرطش هم این است که چیزی که به آن مشغول می‌شود نسبت به چیزی که از آن غافل شده است ادنی باشد والا اگر کسی مشغول به یک امر خیلی مترقی و عالی و راقی شود و از امور نازل غافل شود این را اصطلاحاً لهو نمی‌گویند بلکه در جایی است که به چیزی که ارزشی ندارد سرگرم شود و خودش را غرق کند.

مفهوم «لعب» در منطق دینی

لعب یعنی غرض عقلایی ندارد منتها قرآن این را تعمیم داده است و می‌گوید همان که عقلا در آن غرضی می‌بینند در یک افق بالاتر همین‌ها لعب می‌شود، منطق عوض می‌شود و لذا یک لعب نسبی داریم که در همین دنیا در عقلای منهای دین این‌ها می‌گویند جدی است و این‌ها لعب است، ولی یک لعب با سیطره و بالاتری داریم که در منطق دینی همه این جدی‌های عقلا هم مثل لعبشان می‌شود لعب، همه‌اش لعب است، کسی که یک دید برزخی داشته باشد و عالم ملکوت را ببیند همه این‌ها را لعب می‌بیند و همان جدی‌ها را هم لعب می‌بیند مگر این که انگیزه الهی در آن باشد، چون قرآن منطق را عوض می‌کند این واژه هم مفهوم غنی‌تری پیدا می‌کند.

تفاوت مفاهیم «لعب» با «لهو»

لعب امری است که غرض عقلایی در آن نیست و آن حالت نسبی در آن وجود ندارد ولی در لهو می‌گوییم مشغول به چیزی می‌شود که او را از چیز دیگری باز می‌دارد، آن بازدارندگی این امر از یک امر بهتر و بالاتر، آن نکته اصلی در لهو است، در مفهوم لعب این نخفته است و مفهوم لعب ناظر به این است که در این امر غرض عقلایی وجود ندارد اما در لهو حیثش این است که می‌گوید چیزی که پایین تر است شما را از یک چیز بهتر و بالاتر باز داشت، البته ممکن است گاهی غرض عقلایی در آن باشد و گاهی هم نباشد، خیلی از چیزهایی که قرآن می‌گوید لهو است غرض عقلایی در آن‌ها وجود دارد ولی نسبت به غرض اخروی و عالی، این مله‌ی می‌شود، لاهی شخصی است که لهو مرتکب می‌شود و مله‌ی عملی است که آدم به آن مشغول شده است.

در لعب غرض عقلایی و عدم غرض عقلایی مقصود است، اما در لهو بیشتر مقایسه این امر با یک چیز بالاتر است و لذا هر چیزی که شخصی را از یک امری که هدف اصلی و غرض جدی او است باز دارد در واقع نوعی لهو است. در قرآن قبلاً هم گفتیم که این واژه مکرر استعمال شده است و در امور مختلف هم به‌کار رفته است.

مفهوم «لهو» در منطق دینی

این یک تحلیل است که ما عرض می‌کنیم، و در لهو الحدیث این‌ها را بیان کردیم، و همان جا می‌گفتیم که این لغت یک شرح‌الاسم است یعنی در واقع می‌خواهد بگوید که از حیث این که شما را از حق باز می‌دارد، نتیجه این است که این سه رکن دارد و نکته اصلی بازدارندگی آن است، علت این که به باطل هم لهو می‌گوییم برای این است که انسان را از چیز دیگری باز می‌دارد. در مفهوم باطل یا لعب بازدارندگی در خود مفهوم نیست ولی لهو یعنی امر ناچیز پستی که

شما را از یک امر بالاتر و بهتری باز می‌دارد، در منطق قرآن یعنی هر چیزی که ما را از آخرت باز دارد، یعنی همه دنیا بجمع مظاهره هر گاه مانع از آن سیر اخروی و پایانی انسان شود، همه این‌ها لهو می‌شود.

دنیا در نگرش قرآن

«إنما الحیوة الدنیا لهوٌ و لعبٌ و زینةٌ و تفاخرٌ و تکاثرٌ فی الأموال و الاولاد»، این آیه را هم دو جور می‌شود تفسیر کرد، یکی این که دنیا را در این پنج مطلب حصر می‌کند. یک احتمال دیگر این است که حصری که می‌کند حصر تک‌تک آن‌ها است، مثل این که پنج قضیه در این جا است، «إنما الحیوة الدنیا لهوٌ، إنما الحیوة الدنیا لعبٌ، إنما الحیوة الدنیا زینةٌ، إنما الحیوة الدنیا تفاخرٌ، إنما الحیوة الدنیا تکاثرٌ»، یعنی پنج قضیه و پنج حصر وجود دارد، که برای دومی قرائتی هم وجود دارد چون در جاهای دیگر قرآن فقط می‌گوید «إنما الحیوة الدنیا لهوٌ و لعبٌ»، و معلوم می‌شود که این‌ها تک‌تک مقصود است نه این که بگویید این جمعاً این است، البته با این جمع هم اعتبار مساعد است گرچه دلیل روایی ندارد، پس بنا بر احتمال دوم کل دنیا لهو و لعب است، هم غرض عقلایی در آن نیست، نه از این عقلایی که عاقل نسبت به ماورا نیستند، بلکه اولوالألباب، هم تمام این‌ها لهو است یعنی غافل ساز است یعنی طبعش این است که انسان را غافل می‌کند، مادامی که این‌ها را غافل می‌کند لهو می‌شود، اما برای کسی که غافلش نمی‌کند در عالم دنیا لهو نیست که این لهو نبودنش هم اقتضایش در این‌ها است ولی تمامیتش به درون ما است، این که می‌گوید این‌ها غفلت آور است اقتضایش در این جا است و الا غفلت آوری تمامیتش به نگاه و بینش ما است و الا ذاتش این‌طور نیست. این هم نکته‌ای است که در واقع غفلت آوری در این جا ملاک است و این غفلت آوری اقتضایش در این جا است نه علیت تام است برای این که همین‌ها برای انسان مؤمن هم است و غفلت آور نیست، ولی اقتضایش این است، مقتضی غفلت از آخرت و دنیا نه علت تامه، و لذا این که می‌گوید چه مقدار زهد داشته باش و چه مقدار نداشته باش، تابع این است که دنیا چه مقدار غفلت می‌کند.

سه. مخاطب نهی در «لَا تُلْهِكُمْ»

نکته و بحث سوم در این آیه شریفه این است که فاعل لا تلْهِكُمْ در این جا اموال و اولاد است و می‌گوید اموال و اولاد شما، شما را غافل نکنند، این خطاب به مؤمنین شد ولی لا تلْهِ که نهی هم است نمی‌گوید غافل نشو بلکه می‌گوید آن‌ها تو را غافل نکنند. سؤال این است که پس این نهی متوجه آن‌ها است؟ که ظاهر اولیه‌اش این است ولی این ظاهر مقصود آیه نیست بلکه چیزی که آیه می‌خواهد بگوید این است که تو غافل نشو، به جای اینکه آیه بگوید تو غافل نشو می‌گوید آن‌ها تو را غافل نکنند و معلوم می‌شود که نمی‌خواهد خطاب را متوجه آن‌ها کند و یکی از قرینه‌هایش هم

اموال است و اموال خطاب نمی‌پذیرد. پس خطاب به آن طرف نیست که مال، خانه، ماشین، فرزند او را غافل نکن، بلکه آیه می‌خواهد بگوید تو غافل نشو ولی سیاق و صدقه آیه این است که او تو را غافل نکند، این آکد در خطاب است یعنی یک فن معانی بیانی ظریفی است برای تأکید نسبت به خطاب به شخص، روح آیه این است که می‌گوید مؤمن تو غافل نشو منتها بیان نگفته است که تو غافل نشو بلکه می‌گوید آن‌ها تو را غافل نکنند یعنی در واقع تو باید خیلی دقت کنی که مشغول نشوی، مثلاً گاهی در عرف هم می‌گوییم که این ماشین تو را مشغول نکند، گاهی می‌گوییم تو مشغول نشو و گاهی هم می‌گوییم او تو را مشغول نکند، این بیان دوم یک بیان ظریف زیبایی است که نوعی تأکید و ظرافت در آن وجود دارد. این هم یک مطلب است که این نکته در تفاسیر هم آمده است که می‌گویند این آکد من التصریح، می‌توانست بگوید «لَا تَشْتَغَلْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» و می‌تواند بگوید که آن‌ها تو را باز ندارند که در این دومی یک لطافت و تأکدی وجود دارد. مثل «لَا تَلْهَى التِّجَارَةُ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، منتها در آن جا نفی است و این ظرافت در آن جا وجود ندارد. اگر در نهی چنین تعبیری به کار رود این یک لطافت و ظرافت خوبی دارد که همان تأکید از آن به دست می‌آید.

چهار. عوامل مؤثر در «الهاء»

نکته چهارم این است که در این جا الهاء را به اموال و اولاد نسبت داده است و می‌گوید اموال و اولاد ملهی و غافل کننده می‌شوند، در حالی که اگر دقیق شویم این‌طور است که در اموال و اولاد اقتضا وجود دارد و به خاطر این که محبت ما به آن‌ها تعلق می‌گیرد و نوعی ارتباط با آن‌ها داریم، آن اشتغال حاصل می‌شود و از حیثی است که محبت من را به خودش جلب می‌کند، این محبت است که در واقع ملهی است و آن محبت من است که مرا از ذکر الله باز می‌دارد.

یک. اموال و اولاد

این سلسله مراتب است یعنی هم آن در الهاء نقش دارد، الهاء یک واقعیتی است که محقق می‌شود، عامل اولیه این غفلت زدگی خود آن شیء خارجی است، این زینت دنیا و این متاع دنیا است،

دو. محبت فرد به اموال و اولاد

ولی آن به تنهایی علت نیست بلکه دنبال آن محبتی که به آن تعلق می‌گیرد و با این محبت است که الهاء حاصل می‌شود.

قرآن گاهی این الها را به خود اشیاء خارجی نسبت می‌دهد مثل همین جا، گاهی هم هست که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَبِعْتُمْ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَلْقَا دَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» توبه/۲۴، که هفت هشت مورد در این آیه سوره توبه آمده است و در آن جا متمرکز به محبت شده است و می‌گوید اگر این‌ها محبوب‌ترند در انتظار امر خدا باشید یعنی عذاب الهی باشید، یعنی در واقع این محبت است که شما را از خدا باز می‌دارد و در این جا می‌گوید این‌ها شما را از خدا باز می‌دارند و هر دو درست است و حقیقی است چون بالاخره آن محبتی هم که می‌گوییم باز دارنده است ناشی از این شده است که این محبت ما را به خودش جلب کرده است و لذا مجاز نیست و عین این است که ما گاهی فعلی را به خدا و گاهی به ملائکه و گاهی به خود انسان نسبت می‌دهیم، در این جا هم اشتغال به این شیء و غفلت از آخرت و ذکر الله را هم می‌شود به آن نسبت داد و هم می‌شود به خود انسان نسبت داد به خاطر محبت درونی که از اوصاف خود ما است و لذا می‌توانیم بگوییم که این اتباع هوا و طول عمل یا محبت‌های ما را از ذکر الله باز داشت که آیاتی به این ناظر است. و هم می‌شود بگوییم که این دنیا ما را از ذکر الله باز داشت، که هر دو حقیقت است، منتها وقتی به محبت نسبت دهی به آن عامل قریب درونی نسبت می‌دهی و وقتی که به اموال نسبت دهی به آن عامل جزء‌العاملی که دورتر است نسبت می‌دهی، که هر دو درست است و در این جا از قبیل دوم است یعنی به خود آن اشیاء بیرونی نسبت می‌دهد ولی معلوم است که این الهایی که به آن نسبت داده می‌شود از حیث این است که آن محبت هم می‌آید و الا اگر آن نباید نمی‌شود و لذا نمی‌توانیم بگوییم مجاز است ولی حتماً باید بدانیم که الهایی که به آن نسبت می‌دهد در حقیقت می‌خواهد بگوید که محبت خودت را کنترل کن، نوع تصرف خود را جوری تنظیم کنی که شاغل نشود و ملهی نشود.

محبت فرد متعلق نهی در «لَا تُلْهِكُمْ»

نتیجه‌ای که از این می‌توانیم بگیریم این است که این نهی در واقع به محبت و اعمال انسان که متعلق به این‌ها است تعلق می‌گیرد، این هم مطلب چهارم است که این بحث را به فقه نزدیک می‌کند، در واقع «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ» می‌گوید محبت تو و رسیدگی تو به این امور طوری نباشد که تو را غافل کند که این از لب آیه بیرون می‌آید و می‌دانیم که مطلق محبت منعی ندارد چون محبت مانع منع دارد و لذا این آیه همان آیه ۲۴ سوره توبه می‌شود که می‌گوید اگر آباء و ابنا و ازواج و عشیره و اموال و تجارت و مساکن «و أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» یعنی می‌گوید اگر این‌ها جلوی فرمان و اطاعت خدا را می‌گیرد و محبوب‌تر است در آن صورت «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ

بأمره»، که این همان آیه می‌شود، وقتی که می‌گوید «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ» درست است که آن ملهی است ولی ملهی بودن آن با ضمیمه شدن تمامیت آن الها محبت ما است و اعمال ما است، می‌گوید یک نوع محبت و اعمالی که شما را از آن باز دارد این را نداشته باشید. «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» یعنی جویری محبتتان را به این‌ها سرریز نکنید و ذهن و محبت و رفتارتان را طوری روی بعد دنیایی این‌ها متمرکز نکنید که شما را از آخرت باز دارد.

پنج. مفهوم «ذکر الله» در منطق دینی

بحث پنجم و نکته پنجم در این آیه شریفه ذکر الله است، هم روایاتی آمده است و گفته شده است که مثلاً الصلوات الخمس، در جایی مثلاً گفته‌اند جهاد، به نظر می‌آید که ذکر الله در این جا ولو این که مصادیق بارزش همین‌ها است و یا نماز جمعه، به خصوص که سوره منافقون دنبال جمعه است و ناظر به آن ذکر الله هم است اما در عین حال همه این‌ها مصادیق است، ذکر الله در منطق قرآن یعنی هر چیزی که ما را به خدا مرتبط می‌کند، اگر مفهوماً هم بگوییم ذکر الله چیز خاصی است، ذکر لفظی که قطعاً نیست و مقصود ذکر قلبی است و مظاهر آن، اگر هم بگوییم ذکر الله چیز خاصی مثلاً نماز است قطعاً القای خصوصیت می‌شود، ولو مفهوماً بگوییم عام نیست القای خصوصیت می‌شود. ذکر لسانی نیست و شمول دارد و اگر هم بگوییم ذکر الله چیزهای خاصی مثل نماز است از لحاظ مناتی تنقیح منات می‌شود.

شش. مقصود از ذکر «أَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ»

نکته ششم اموال و اولاد است، این جا که اموال و اولاد آمده است البته به دلیل یک جاذبه خاصی که داشته است روی آن تأکید شده است ولی در عین حال این‌ها القای خصوصیت می‌شود و همه دنیا این‌طور است و شاهدش هم آیه سوره توبه است، قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَاَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَاَتِجَارَةٌ تَبْتَاعُونَ كَسَادَهَا وَاَمْسَاكِنٌ تَرْضَوْنَهَا، که اگر هم در این آیه چیزی ذکر نشده باشد باز هم القای خصوصیت می‌شود یعنی هر چیزی که در این دنیا است که محبتی به آن تعلق می‌گیرد و لذا در این جا هم همان است منتها تأکید بیشتری در یک جایی شده است ولی در عین حال قاعده مال همه است. و صلی الله علی محمد و آل محمد